

برخاسته از اقتضای طبیعت، آن‌ها را این طوری ساخته.

• ما با این پیشفرض سراغ شما آمده ایم که انسان موجه و موفق هستند. جوانی شما چگونه گذشت که منجر به چنین اتفاق خوبی شد؟ کجاها بودید؟ چگونه تربیت شدید؟ چه ویژگی‌های اخلاقی‌ای در شما شکل گرفت؟

- زندگی من، فراز و نشیب فراوانی داشت. کودکی پر افت و خیزتری نسبت به کودکان دیگر داشتم.

• احتمالاً ناز پرورده تنعم نبودید که همه چیز برایتان آماده باشد؟
- گفتم که، کارگزاران ای بیش نبودم.

• خب بعضی‌ها کارگر هستند اما کلی فداکاری می‌کنند تا بچه‌هاشان کم و کسری نداشته باشند...

- پدر ما هم فداکاری می‌کرد، منتها نه فداکاری مالی. یعنی نتوانسته که این فداکاری را بکند. پدرم، فروشنده‌ای در قلعه مرغی تهران و در نهایت، تکنسین بازنشسته راه آهن در یزد بود. زندگی من همیشه درویشی، ولی باصفا بود. ما تا سال‌های سال، اساساً نمی‌فهمیدیم مشکل در زندگی یعنی چه! پدر و مادر من، در خانه پدربزرگم زندگی می‌کردند. تا همین الان هم مادر بزرگ مان، در خانه ما زندگی می‌کند. همیشه زندگی من زیر این شعار می‌چرخیده که: در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است. حس من این است که در خانه ما، همیشه چیز بر پایه درویشی و خرسندی می‌چرخیده.

• بیشترین تاثیر را بر شما، چه کسی گذاشت؟

- اول از پدر بزرگم. ایشان سی سال در بمبئی زندگی می‌کرد. دنیا دیده و نگار به مکتب نرفته بود. انصافاً ذائقه عرفانی و روحانی و حکیمانه ما را خیلی خوب تقویت کرد؛ آن هم به صورت ناآگاهانه. بعد از او هم پدرم.

• پس قسمت اعظم شخصیت شما، ریشه در خاک پدر و پدر بزرگ شما دارد؟

- بله. پدر و مادرم با اینکه سواد ابتدایی داشتند، ولی دید رشد یافته‌ای داشتند. در دوران مدرسه هم بودند معلمانی که شانس زندگی من بودند. آقای غلام نژاد، دبیر ادبیات

صریح و بی‌پرده با علی درستکار، یکی از صریح‌ترین مجریان تلویزیون

جوانان امروز، جوانان خوبی هستند

علی درستکار، حالا تبدیل به یک مجری شناخته شده و صاحب سبک تلویزیون شده است که هم صدایش، هم نوع اجرایش و هم وسعت اطلاعاتش، برای خیلی‌ها غبطه برانگیز شده است. دور جدید حضور او در تلویزیون، بیشتر با برنامه این شب‌ها اتفاق افتاد؛ برنامه‌ای که بخشش از شبکه یک شروع شد و موضوعش، معارف بود و اخلاق و دین. شایع است که می‌گویند دو تا دکترا دارد، اما خودش به شدت آن را تکذیب می‌کند. او، تحصیل کرده دو رشته معارف اسلامی و ارتباطات است و در حال حاضر هم، به اتاق بازرگانی دعوت شده و آن‌جا، مشغول به کار است. متولد ۱۳۴۶ است و یزدی الاصل است؛ شهری که در آن متولد نشد، ولی به آن برگشت و از آنجا، برای تحصیل در دانشگاه، دوباره هجرت کرده و به پایتخت رسید. پیشنهاد می‌کنم حرف‌های او را از دست ندهید؛ حرف‌هایی از جنس دقت و درد.

• راست است که می‌گویند شما دو تا دکترا دارید؟

- فوق لیسانس خوانده‌ام. برای دکترای ارتباطات هم جد و جهدهایی داشته‌ام. تا مرز قبولی هم رفتم، ولی بعد از آن به دلایلی، از لیست قبول شده‌ها خارج شدم. نه دکترا دارم، نه دانشجوی دکترا هستم.

• پس همه‌اش شایعات است، نه؟

- من مدرکم به طور مشخص، فوق لیسانس معارف اسلامی و تبلیغ است. درس‌هایی هم که خوانده‌ام، می‌توان گفت دو دسته‌اند: معارف و ارتباطات اجتماعی. ولی مدرک دکترا ندارم.

• این که معروف شده یزدی‌ها، انسان‌های پرکار و سختکوشی شده‌اند، قصه‌اش چیست؟

- استاد بزرگ و حکیمی داشتم که ارادت ویژه‌ای به ایشان دارم. اتفاقاً همین پنجشنبه خدمتشان بودم. می‌گفتند یزدی‌ها دو خصوصیت دارند: پرکارند، درستکارند. غلط هم نیست. اقتضای جغرافیا و تربیتی اجتماعی

• آقای درستکار، شما کجا، اتاق بازرگانی کجا؟

- آدم اگر بخواهد در مسیر دین و معارف قدم بردارد، هم نیاز به مایه دارد، هم سرمایه (منظور مایه فرهنگی و محتوایی است). البته من برای بازرگانی به اینجا نیامده‌ام، پیشنهادی توسط دکتر نهان‌دیان مطرح شد، من هم به خاطر ارادت دیرینه‌ای که به ایشان داشتم، مقاومت چندین ساله خودم را در مقابل پیشنهادهای این چنینی شکستم. تا ایشان اینجا هستند، من هم هستم و کمکی اگر از دستم برآید، می‌کنم.

• پس رفاقتی بوده؟

- رفاقتی قبول کردم. تا وقتی هم که ایشان بخواهند و خودشان اینجا باشند، می‌مانم.

• متولد کجا هستید؟

- کارگزاران ای هستم یزدی الاصل، اما متولد تهران. تا قبل از دبستان، در تهران بودم، محله قلعه مرغی. بعد به یزد برگشتم. تا دیپلم یزد بودم، سال ۶۵ دانشگاه امام صادق قبول شدم و برای ادامه تحصیل دوباره به تهران آمدم.

دبیرستانم جزو این معلم‌ها بود. در دوره دانشگاه هم، آیت‌الله مهدوی‌کنی و باقری‌کنی در شکل‌دهی شخصیت من موثر بودند. در درس اخلاق آیت‌الله مهدوی‌کنی حضور داشتیم، به واسطه دانشجو بودن مان.

• **خانواده، باورهایی را در شما ایجاد کرد. ولی بعدتر که به جامعه آمدید، این باورها یا عوض شدند، یا کنار گذاشته شدند، یا پیشرفته‌تر شدند. بین تجربه‌های شخصی شما و تجربه‌های اجتماعی شما، چه رابطه‌ای هست و چطور کنار هم می‌گذاریدشان؟ مثلاً از قناعت در تربیت خانوادگی تان اسم می‌برید، ولی در ابتدای مصاحبه می‌گویید که برای خدمت، باید مایه و سرمایه داشت...**

- وقتی که قناعت، صرفه‌جویی، تواضع و ... را آموختم، عقلم که کامل‌تر شد و به بلوغ نسبی رسیدم، آن وقت بود که کاربرد و حدود این آموزه‌ها را یاد گرفتم. یاد گرفتم قناعت کجا معنی دارد و دست و دل بازی، کجا درست است و این نسبت‌ها، کجا به هم می‌خورد.

• **در واقع کاربردی کردنشان را یاد گرفتید، نه؟**

- بله. اینکه کجا نجابت، به معنای سکوت و سر به زیر انداختن است و کجا جای فریاد زدن و جلوی کسی ایستادن. نجابت همه جا یک معنی را نمی‌دهد. اگر قرار باشد خوب بودن به معنای سر به زیر انداختن باشد که درخت از ما خوب‌تر است؛ چون همیشه سرش پایین است! این که نشد خوبی. پس تو در مفهومی که قبلاً یاد گرفته‌ای، داری دست می‌بری.

• **جوان‌های امروز را چطور می‌بینید؟**

- بحث بسیار مفصلی است و من، حرف‌های زیادی در این باره دارم. به نظرم، در دوره‌ای قرار داریم که خیلی از مفاهیم، متحول شده؛ مثل احترام به بزرگتر و کوچکتر، خلوص نیت، کار و ...

• **یعنی تحریف شده‌اند یا جهت‌شان عوض شده؟**

- بعضی‌ها تحریف شده و بار معنایی‌شان عوض شده، بعضی‌هاشان هم تغییر جهت یافته‌اند.

• **خودخواسته بوده یا محصول زمانه؟**

- به هر دو بر می‌گردد. ولی ما که تمدنی کهن‌تر داریم، باید کمتر از اینها از دنیا تاثیر

بپذیریم. باید مراقبت بیشتری می‌شد و می‌پذیرفتیم که در معرض تحولاتی هستیم. این، به هم‌بخش‌های مدیریتی کشور در همه دولت‌ها بر می‌گردد. به معلم‌ها و خانه‌ها هم بر می‌گردد. متغیرهای این بحث زیادند. نمی‌خواهم همه را باز کنم و همه را یک‌شبه درمان کنیم.

• **نظر قطعی شما درباره جوانان امروز چیست؟**

- بچه‌های ما با هر ظاهر و تیپی که باشند، در یک کلام و قاطعانه می‌گویم که عموماً، معصوم‌اند. از یک پاکی ذاتی و اولیه جوانی برخوردارند، حتی آن‌هایی که من نمی‌پسندم. دوم اینکه همه این‌ها، محصول نظام مدیریتی ما هستند و خروجی سیستمی هستند که ما داشتیم. سوم اینکه، جوانان امروز ما، تنها هستند، مخصوصاً اگر تیپ ظاهری‌شان، با تیپی که ما می‌خواهیم، سازگار نباشد؛ در این صورت تنهایی‌شان، بیشتر می‌شود.

• **این تنهایی یعنی چه؟**

- کسی با آن‌ها حرف نمی‌زند، کسی به آن‌ها گوش نمی‌دهد، صدایشان به گوش‌ها می‌رسد، ولی در گوش‌ها نمی‌رود. وقتی هم که به آن‌ها گوش می‌دهیم، سریع حکم می‌کنیم





شد. در حالی که دیگران می بخشد و به او چیزهایی را که می خواهد، می دهند؛ حتی اگر استدلال نکنند.

• این حرف هایی که می زنید، همین جوری می گویند یا برایشان استدلال هم دارید؟

- از همه آن ها می توانم دفاع کنم. می توانم سندها و شاهدهایش را نشان تان بدهم. در زمانه ای که می گویند جوانان ما دین گریز و بی اعتنا به دین شده اند، مرا به خاطر حضور در برنامه و حضور مهمانانی خاص، مورد لطف خودشان قرار می دهند. چه سندی قوی تر از این؟ کسانی در خیابان جلوی مرا می گیرند و از من به خاطر برنامه و حرف هایی که می زنیم، تشکر می کنند که اصلا با من و دنیای من، کلی فرق دارند. و این جا است که به

خاطر تصور خودم، شرمنده می شوم و استغفار می کنم از خداوند، در خلوت خودم. می بینم که جوانی که ظاهرش فرق دارد، گریه می کند، بغض می کند، به من نزدیک می شود، اعتماد می کند در حالی که هزار دلیل وجود دارد که اعتماد نکند؛ این ها سند است دیگر.

• چرا همه از جوان ها انتظار دارند که دلچسب باشند و فرمان بردار؟

- دلچسب به این معنی که مطابق میل آن ها باشند؟

• دقیقا.

- چرایش را دقیقا نمی دانم. فکر کنم به این خاطر که ارزش ها را مطابق میل خودمان تعریف کرده ایم و چیده ایم. دین و دینداری را مطابق میل و نفع خودمان تعریف کرده ایم و در غیر این صورت، او را بی دین و کافر می دانیم. کمتر پیش می آید که آدم متدین را، مطابق ارزش های ناب و دست اول اصیل الهی و نبوی و علوی بسنجیم و تعریف کنیم. و گرنه همه ما می دانیم که پیامبران و اوصیا با آستین کوتاه مشکل نداشتند، با موی بلند مشکل نداشتند، با ادکلن و بوی خوش مشکلی نداشتند. چرا حالا ما مشکل داریم؟ چون ارزش ها را، شخصی تلقی کرده ایم.

• یعنی دایره ارزش ها را این قدر گسترده فرض کرده ایم که همه، تا کاری می کنند، به آن برخورد می کنند؟

- اتفاقا کوچکش کرده ایم. این قدر زمین بازی را کوچک کرده ایم تا پایی به توپ می خورد، اوت می شود. در حالی که زمین خدا بزرگ است و هر توپی که از هر جایی اوت می شود، می آید به اینجا؛ ان الله یحب التوابین. یعنی چه؟ یعنی بازگشتن. یعنی نه اینکه حالا بیایید یک جایی جایتان می دهیم، یعنی بیایید که دوست تان خواهیم داشت. کسی که در مسجد بزرگ شده، حالا در مسجد هست دیگر. اما کسی که در میکده بزرگ شده و حالا به مسجد آمده، عزیزتر است. احترامش نزد خدا بیشتر است. اگر ما ادعای خدایی بودن داریم، باید مثل خدا عمل کنیم. چند نفرمان دقیقا اینجوری نگاه می کنیم؟ هر کسی که این را می خواهند، می تواند به آن جواب بدهد.

• یک نقدی دارم به حرف های تان: عده ای می آیند و از این حرف هایی که شما می زنید، می زنند. اما در عمل باز هم هیچ اتفاقی نمی افتد. ساز و کارهای اجتماعی، در دستان کسانی است که شاید این حرف ها برایشان مهم نباشد.

- یعنی چه؟

• یعنی الان جوان این وسط باید چه کار بکند؟ این چیزهایی که می گویند، به چه کار این جوان می آید؟

- اول با سخن شروع کنیم. باید این قدر بگوییم تا بشود. اگر نگوییم پس چه کار بکنیم؟

و نسبت هایی به آن ها می دهیم که معلوم هم نیست تا چه حد درست باشد. موضع می گیریم و اقداماتی می کنیم که جوان امروز تنها را، تنهاتر می کند. در نتیجه، تحت تاثیر دیگری و لبخند و محبت دیگری قرار می گیرد. تحت تاثیر گوش شنوای دیگری قرار می گیرد بدون اینکه توجه و تحلیل کند. ما به جوان، آنچه را که می خواهد، نمی بخشیم، بر پایه استدلال هایی که هیچ وقت برایش نمی گوییم. در حالی که اگر برایش استدلال می کردیم و نمی بخشیدیم، شاید با ما همراه می

• بحث، بحث تاثیر است. شما صحبت می کنید و همه این ها در حد صحبت باقی می ماند. اما سیاستمدار یا مدیر اجرایی ای که این حرف ها را نمی زند، یک طرح اجرا می کند و عملاً، تاثیر خودش را می گذارد. می خواهیم بدانیم چرا عده ای خوش فکر مثل شما، تنها به سخنوری اکتفا می کنند و از نظر فرهنگی و اجتماعی، وارد فاز اجرایی نمی شوند؟ فکر نمی کنید راحت ترین راه را برای اینکه شرمنده وجدان تان نباشید، انتخاب کرده اید؟

- کمی تا حد قابل توجهی، این آفت نصیب ما شده که من علی درستکار، راحت ترین کار را انتخاب کرده ام و از شغل مدیریتی پشیمانم و می خواهم بروم.

• چرا پشیمان اید؟

- چون تحت فشار کاری هستم که دوست ندارم. دوست ندارم که با تن آسایی ام در تضاد است و ناشی از نداشتن توانایی انجام این کار نیست. این، نکته خیلی دقیقی است. کما اینکه کسان زیادی را می شناسیم که موقع حرف زدن، خوبند ولی وقتی مسئولیتی می گیرند، بین حرف و عمل شان فاصله ایجاد می شود. یا اینکه بر می گردند به همان مسند حرف زدن و نوعی عقب نشینی یا اینکه می شوند مثل بقیه یا اینکه واقعا کار می کنند.

• بیابید اخلاقی بحث کنیم. ما دو نوع اخلاق داریم: اخلاق توصیفی و اخلاقی کاربردی. در اخلاق توصیفی، ما اخلاق یک گروه از جامعه را صرفاً توصیف می کنیم، بدون اینکه به خوب و بدش کاری داشته باشیم. در اخلاق کاربردی، باید و نباید مشخص می کنیم. از نظر اخلاق توصیفی، جوانان امروز را چطور توصیف می کنید؟ امیدوار هستید به آن ها؟ اخلاق به معنای گسترده اش را هم مدنظر داریم، اخلاق کار و اخلاق شهروندی و اخلاق مذهبی و ...

- در پاسخ این سؤال، سکوت می کنم.

• در اجراهایی که از شما دیده ام، بعضی وقت ها خیلی تند و تیز حرف می زنید. اما این تند و تیز بودن شما، در هاله ای از ادب و احترام پنهان شده و زیاد به چشم نمی آید. این روحیه را از کجا آورده اید؟

- از پدرم، خانه پدری، تربیت دانشگاهی و

استادانم. ریزبینی را از پدرم، آزادگی و تسلیم نشدن جز در برابر حق را از آیت الله مهدوی کنی و ...

• این تند و تیز بودن برایتان مشکلی پیش نیاورده؟

- تا تعریف تان از مشکل چه باشد...

• این که بگویند دیگر سر برنامه نیابید.

- اینکه مشکل نیست. اگر بگویند نیا، دیگر نمی روم.

• به عنوان مساله ای که مطرح باشد و یک جورهایی با آن باید کنار بیایید چطور؟

- با آن کنار می آیم. برنامه هایی را که تا حالا رفته ام، به پیشنهاد سازمان و به انتخاب خودم بوده. هیچ گاه خودم سراغ برنامه ای نرفته ام. وقتی هم که به برنامه ای می روم، به عنوان یک کار و وظیفه به آن نگاه می کنم، نه منبع درآمد. می روم برای ادای وظیفه. اگر مسیر این ادای وظیفه بسته شد، خب می روم سراغ یک کار دیگر که از آن طریق بتوانم ادای وظیفه کنم.

• یعنی افسرده و دلگیر نخواهید شد؟

- اگر بگویند نرو، نمی روم و به جایش می نویسم. اگر هم بگویند ننویس، نمی نویسم و به جایش، مطالعه می کنم.

• پس برایتان، مهم این است که وظیفه را انجام بدهید، حالا قالب انجام آن و عشق به قالب مهم نیست، نه؟

- دقیقاً معیارم همین است، انجام تکلیف و وظیفه. باقی اش زیاد مهم نیست.

• از این طرز فکرتان، راضی هستید؟

- خیلی زیاد. این را هم از حضرت امام یاد گرفته ام. از ایشان پرسیدند که راز توفیق شما چیست؟ گفته بودند من در هر شرایطی نگاه کردم که ببینم تکلیفم چیست و بعد، به آن عمل کردم. من هم می خواهم یک ذره ادای امام را در بیاورم.

• در جامعه ما، معمولاً انتقاد کردن بد جا افتاده، چون در تربیت اجتماعی و خانوادگی مان، نقد کردن را خوب یاد نگرفته ایم. وقتی هم که می خواهیم نقد کنیم، با پرخاش این کار را انجام می

دهیم. می خواهیم بدانیم چطور توانسته اید با اخلاقی نرم و بیانی نرم، این نقدهای تند را یک جا جمع کنید در حالی که در جامعه ما، انجام چنین کاری فوق العاده سخت است؟

- من، دوره ای را در تهران بیست با پرخاش گذراندم و از همان دوران، تذکراتی می دادند و از جمله اینکه عصبانی نشو. از آن جا بود که دانستم عصبانیت، باعث سلب منطق می شود. بنابراین حساب پرخاش و آبروریزی و مچ گیری را با نقد منطقی جدا کردم.

• سخت بود؟

- خیلی سخت. رسانه های ما در فهم این نکته، دچار کج فهمی هستند. فکر می کنند کسی در نقد موفق تر است که بهتر بتواند آبرو ببرد یا مچ بگیرد. هنر این است که بتوانی کسی را ضایع کنی، ولی این کار را نکنی. یک منتقد اجتماعی، وقتی بحث را به جایی رساند که دانست طرف حرفی برای گفتن و جوابی برای دادن ندارد، دیگر باید مکث کند. نباید به فریاد برساند که آی جماعت، من فلانی را ضایع کردم. در حدی که مخاطب متوجه این نکته شود، کفایت می کند. اگر یک مجری یا ژورنالیست، به قدرتی رسید که بتواند با سکوتش به دیگران چیزی را درباره مهمانش بفهماند، در این صورت است که هنر کرده.

• یعنی از سکوت، به عنوان یک نشانه استفاده کند؟

- بله. اگر این کار را کرد، مشخص است که خیلی هنرمند است. اگر کسی با سکوت، توانست حرف حقی را برساند، بسیار بهتر است از کسی که این کار را با شکستن یک اصل اخلاقی انجام می دهد. ما نباید هدف مان را از کار فرهنگی چالشی فراموش کنیم؛ ما قصد اصلاح داریم، نه خودنمایی.

• و کلیشه ای ترین سؤال دنیا: حرف آخر؟

- در آخر می خواهم نسبت به خانواده های شاهد عرض ارادتی داشته باشم، عرض ارادتی که بر می گردد به سال های ۶۳ و ۶۴ که تاستان های تحصیلی را، در بنیاد شهید یزد خدمت می کردم و سمت پادویی خانواده های شاهد را داشتم. فروتنی، اعتقاد و ارادت دیرپایی نسبت به این گروه دارم؛ چه از دست رفتگان شان، چه بازماندگان شان. از همه اعضای این گروه، خواهشمندم دعای خیر برای عاقبت به خیری هستم.